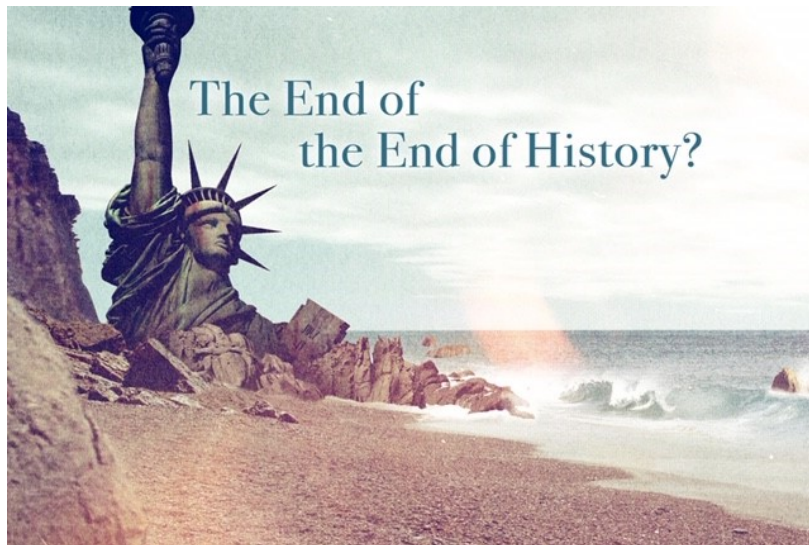
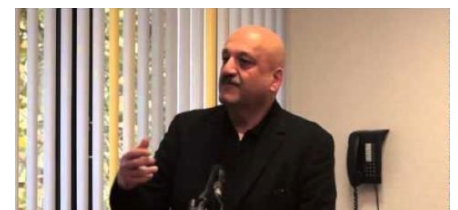


پایان "پایان تاریخ"



روایت نئولیبرال-گلوبال و فاجعه اوکراین

هرمز هوشمند



گفته می شود انسان هائی که یکدیگر را از نزدیک نمی شناسند برای همکاری گسترده نیاز به روایت یا ایدئولوژی مشترک دارند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیرشوری و "بلوک شرق" و شکل گیری تنها قدرت برتر جهان یعنی آمریکا، روایت "لیبرال دمکراسی با بازار آزاد" و امتداد آن یعنی روایت "نئولیبرال-گلوبال" امکان گسترش پیدا کرد و دیگر روایات را پس زده و به روایت غالب در بخش عمده ای از جهان تبدیل شده و میتوان گفت که امروزه "مُد" است. روایت "نئولیبرال-گلوبال" در بخش عمده ای از جهان بخصوص بین نخبگان سیاسی جهان غالب است. روایت "نئولیبرال-گلوبال" ساخته ذهن انسان است که واقعیت های فیزیکی و تخیلی را در هم می آمیزد تا ساختار "خوب و بد" شکل دهد. در جوامع امروزی این تقسیم بندی "خوب و بد" نئولیبرال است که بیشترین

تنش ها را سازماندهی می کند. درعین حال تلاشی است برای به حاشیه راندن تنش های طبقاتی جوامع و حفظ هیرارشی قدرت موجود جهانی.

با فروپاشی نابهنگام شوروی و "بلوک شرق" در اوائل دهه ۹۰ و همزمان شکست مدل اقتصادی سوسیالیسم واقعا موجود، سرمایه داری و به تبع آن نئولیبرالیسم - گلوبال بعنوان تنها مدل، یکه تاز نظام اقتصادی جهان شد. "پایان تاریخ" و ابدی شدن نظام "لیبرال دمکراسی با بازارآزاد" که میبایست تمامی جوامع دنیا بطور دیترمینستیک به آن متحول شوند، وارد زبان ها شد.

با بحران بزرگ سال ۲۰۰۸ (۱) که پس از سقوط اقتصادی سال ۱۹۲۹ بحرانی بی سابقه در نظام سرمایه داری بود، ضربه بزرگی به ایدئولوژی نئولیبرالی زده شد و "فرآیندی" ان از بین رفت. با انتخاب دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ به ریاست جمهوری ایالات متحده و عنوان کردن کمک روسیه به ترامپ، حزب دمکرات با همکاری با دولت پنهان امریکا، به طور ضمنی نتایج انتخابات را به رسمیت نشناخت. این ضربه ای بزرگ به سیستم سیاسی امریکا بود که با جواب ترامپ در قبول نکردن نتایج انتخابات ۲۰۲۰ داده شد. در حال حاضر روشن نیست در انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا، حزب بازنده نتایج انتخابات را قبول میکند یا خیر. این وضع بحران عمیقی در روایت لیبرال دمکراسی در کشور رهبری کننده دنیای "غرب" با ادعای وفاداری به روایت "لیبرال دمکراسی با بازارآزاد" ایجاد کرده است.

علاوه براین بحرانها، همه گیری دو ساله کرونا اقتصاد جهانی را نا متعادل کرده و آینده ای نا معلوم برای بشریت ترسیم کرده است.

در این شرایط روسیه به اوکراین حمله می کند و برای اولین بار پس از بحران موشکی کوبا، روسیه به طور ضمنی "غرب" را به حمله هسته ای تهدید می کند.

برای درک چگونگی رسیدن به این لحظه خطرناک تاریخی، می توان از مقوله هگل فیلسوف آلمانی با عنوان (Notwendigkeit und Kontingenz) "ضرورت و احتمالات" (۲) استفاده کرد. هر لحظه تاریخی گذشته و آینده ای دارد. گذشته حاوی رویدادهایی است که آن لحظه تاریخی را یک ضرورت می کند، در حالی که آینده با احتمالات بسیاری روبرو است. برای روشن شدن این رویدادهای ضروری باید به گذشته برگردیم که انتخاب آن اختیاری است. پایان جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در نظم جهانی بود که می توان آن را برای بررسی وقایع ضروری برای رسیدن به این لحظه خطرناک انتخاب کرد.

پیمان نظامی ناتو در سال ۱۹۴۹ و اندکی پس از جنگ جهانی دوم تشکیل شد. به گفته اولین دبیرکل ناتو، (Hastings Ismay) هیستینگز ایسمی، مشاور نظامی چرچیل (۳)، هدف ناتو چنین فرموله شد "شوروی را بیرون، آمریکا را درون و آلمان را پایین نگهدارد". قبل از تشکیل پیمان ورشو، شوروی در سال ۱۹۵۴ تقاضای عضویت در ناتو کرد که از طرف ناتو رد شد. این نشان دهنده وفاداری ناتو به هدف بیرون نگه داشتن شوروی بود.

در ماه فوریه ۱۹۹۲ (Paul Wolfowitz) پال ولفوویتز معاون وزیر دفاع ایالات متحده، دکترین معروف خود را تدوین و به وزارت دفاع آمریکا ارائه کرد. (۴) این سند در ابتدا به عنوان یک سند امپریالیستی به طور گسترده مورد انتقاد قرار گرفت زیرا سیاست یکجانبه گرایی و اقدام نظامی پیشگیرانه را برای سرکوب تهدیدهای احتمالی سایر کشورها و جلوگیری از تبدیل شدن یک کشور دیگر به ابرقدرت تجویز می کرد. پس از اعتراضات فراوان، قبل از انتشار رسمی در ۱۶ آوریل ۱۹۹۲، با نظارت دیک چنی وزیر دفاع وقت ایالات متحده و کالین پاول رئیس ستاد مشترک ارتش، به سرعت بازنویسی شد. بسیاری از اصول آن دوباره در دکترین سال ۲۰۰۱ جرج بوش پسر ظاهر شد، که سناتور ادوارد کندی آن را به عنوان "دعوتی برای

ایجاد یک آمریکای امپریالیستی در قرن بیست و یکم توصیف کرد که هیچ کشور دیگری نمی تواند یا نباید آن را بپذیرد. "سیاست خارجی ایالات متحده از پایان جنگ سرد تا به امروز گواهی بر پایبندی اش به این دکترین است.

امروزه دو دیدگاه متفاوت در روابط بین الملل وجود دارد. دیدگاهی که خواستار هژمونی "لیبرال دموکراسی" و تسلط آن بر جهان است که نوعی جهاد برای تبدیل همه کشورهای جهان به سبک زندگی و ارزشهای جهان «غرب» است. دیدگاه دیگر واقعگرائی یا "رنالیسم" است که تنها به موازنه قوا در جهان به ویژه در میان قدرت های بزرگ می نگرد. (John Miersheimer) جان میرشایمر استاد دانشگاه شیکاگو که یک رنالیست ساختاری است، روابط بین الملل را یک سیستم آنارشویستی می داند. او معتقد است که به دلیل نبود ساختار فراملی برای رسیدگی به اختلافات بین کشورها، امکان حل و فصل اختلافات از طریق قانونی وجود ندارد. در داخل کشورها معمولاً نهادی وجود دارد که در نهایت در مورد اختلافات مهم اجتماعی قضاوت می کند، اما چنین نهادی در سطح بین المللی وجود ندارد که قضاوت آن مورد قبول همه کشورها به ویژه قدرت های بزرگ باشد. این را میتوان به نوعی قانون جنگل نامید که قدرتمند قواعد بازی را دیکته میکند. با توجه به این موضوع، جان میرشایمر میگوید با وارد کردن ایدئولوژی و یا اخلاق در روابط بین الملل معمولاً بحران ها نه تنها قابل توضیح نیستند بلکه راه حل ها هم معمولاً با شکست مواجه میشوند. شاهد این حکم را می توان در دخالت آمریکا و متحدانش برای صدور لیبرال دموکراسی به عراق و افغانستان دانست. (0)

اگر به فاجعه اوکراین و اقدامات روسیه با ایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" نگاه کنیم، نتیجه منطقی آن است که رهبری روسیه دیوانه یا روانی است و تنها راه حل سرنگونی رهبری روسیه است یعنی

“تغییر رژیم”. اکنون در پروپاگاندا گسترده جهان «غرب» با شعار “دموکراسی برعلیه اقتدارگرایی” شاهد سیاست تغییر رژیم هستیم. با توجه به این واقعیت که رهبری روسیه انگشت خود را روی دکمه بیش از شش هزار کلاهک هسته ای دارد، امید به تغییر رژیم در روسیه، سیاست بسیار خطرناکی است. به طور کلی اگر به دیدگاه “لیبرال دموکراسی” نگاه کنیم، باید منتظر جنگ های بیشتری برای گسترش این ایدئولوژی در سراسر جهان باشیم. این دیدگاه ما را به یاد دوران کلونیالیسم با روایت “متمدن کردن وحشی های بومی” می اندازد. با چنین روایت جهاد گرایانه، قدرت های کلونیال جنایات خود را علیه بومیان نقاط مختلف جهان توجیه می کردند که امروزه مورد انتقاد شدید است. (۶)

اما اگر به سیاست بین‌المللی “رنالیسم” برگردیم که قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حاکم بود، زمانی که جهان دوقطبی بود و دو نیروی دشمن در برابر یکدیگر قرار داشتند، منطقی است که دشمنان را دیوانه یا روانی ندانیم و روایت طرف مقابل را جدی بگیریم و حاضر به مذاکره باشیم. این دیدگاه در دوران جنگ سرد از امکان یک جنگ تمام عیار اتمی جلوگیری کرد.

امروزه در حالی که ناتو هدف اصلی خود را برای مقابله با بلوک «شرق» از دست داده و شوروی دیگر وجود ندارد و آلمان به اتحادیه اروپا پیوسته است، ناتو نه تنها منحل نشده بلکه در حال گسترش است. با اقدامات اخیر آمریکا، به نظر می رسد که ناتو هدف خود را تغییر داده است. هدف دور ننگ داشتن روسیه به دور ننگ داشتن چین و روسیه تغییر کرده است و پایین ننگ داشتن آلمان به پایین ننگ داشتن اتحادیه اروپا تبدیل شده است. در شرایط جدید، این اهداف سیاسی ایالات متحده نیز به دنبال پایبندی به دکترین ولفوویتز برای جلوگیری از امکان بوجود آمدن رقیبی در برابر هژمونی آمریکا است. اگر رابطه اتحادیه اروپا با روسیه گسترش

پیدا کند و به یک رابطه استراتژیک تبدیل شود، این به معنی پیوند اقتصاد بزرگ اتحادیه اروپا با منابع طبیعی عظیم روسیه است که اتحادیه اروپا را به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل میکند. این پروژه البته مخالف دکترین ولفوویتز است و به همین دلیل آمریکا با سیاست دولت المان در گسترش رابطه با روسیه و بخصوص با تحویل گاز طبیعی به اروپا و بخصوص به المان از ابتدا مخالفت کرد.

اتحادیه اروپا در این بحران نشان داد که امکان استقلال سیاسی در عرصه بین المللی را ندارد و مجبور به پیروی از سیاست های تعیین شده از طرف ایالات متحده است. ساختار ناتو ابزاری است که اتحادیه اروپا را از استقلال سیاسی بین المللی محروم میکند و زیر پوشش ایالات متحده نگه میدارد که برای پایین نگهداشتن اتحادیه اروپا و قدرت برترش المان است.

جالب اینجاست که گفته می شود اوکراین یک کشور مستقل است و باید حق تعیین سیاست خارجی خود و اتحاد یا سایر کشورها را داشته باشد. با توجه به سیاست آمریکا مبنی بر محدود کردن (Sovereignty) "استقلال" کشور قدرتمندی مانند المان در تعیین سیاست خارجی خود، چگونه می توان انتظار داشت کشور کوچکتری مانند اوکراین استقلال سیاسی خود را در میان دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه حفظ کند؟ جان میرشایمر میگوید بدلیل آنکه روابط بین الملل یک سیستم آنارشستی است (might makes right) "زور حق میسازد" که مقوله ای فلسفی است. فرؤید در پاسخ به نامه انیشتین در سال ۱۹۳۲، این موضوع را از دیدگاه روانشناختی به شکل جالبی بررسی کرده است. (۷)

آنچه امروز شاهد آن هستیم، تحول جهان از دوران تک قطبی پس از جنگ سرد به دوران چند قطبی، یعنی پایان «پایان تاریخ». با ظهور چین دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان، و روسیه اولین قدرت هسته ای جهان، این تحول در حال شکل گیری است. آینده را

نمی توان پیش بینی کرد، اما فاجعه اوکراین و رویارویی روسیه و ناتو نشان دهنده تغییر توازن قوا بین ایالات متحده و ناتو از یک سو و روسیه و چین از سوی دیگر است. این فاجعه نشان دهنده ناتوانی ساختارهای بین المللی موجود است که پس از پایان جنگ جهانی دوم توسط قدرت های پیروز شکل گرفت. بدون ایجاد ساختارهای امنیتی جدید بین قدرت های بزرگ جهان، جهان در وضعیت بسیار خطرناکی قرار دارد. ایدئولوژی «نئولیبرال-گلوبال» امکان توافق بر سر ساختارهای امنیتی جدید را تضعیف می کند، اگر نگوییم غیرممکن. در حالی که با نگاه «رنالیستی» به روابط بین الملل، ایجاد ساختارهای امنیتی جدید امکان پذیرتر می شود.

هرمز هوشمند

۱۸ فروردین ۱۴۰۱

۷ آپریل ۲۰۲۲

زیرنویس و لینک ها:

۱ - بحران ۲۰۰۸

https://youtu.be/QozGSS70Y_U

۲ - هِگِل "ضرورت و احتمالات"

<https://www.youtube.com/watch?v=kdc8y5QDBTk>

۳- گفته هیستینگز ایسمی

<https://www.nationalreview.com/2017/07/nato-russians-out-americans-germans-down-updated-reversed>

۴- دکترین ولفوویتز

<https://www.archives.gov/files/declassification/isca/pdf/2008-003-docs1-12.pdf>

0 - مرشایمر "رنالیسم"

<https://www.youtube.com/watch?v=nZVIaXFN2LU>

6 - کلونیالیزم و وحشیگری

https://www.youtube.com/watch?v=E1Fj8kqe0_M

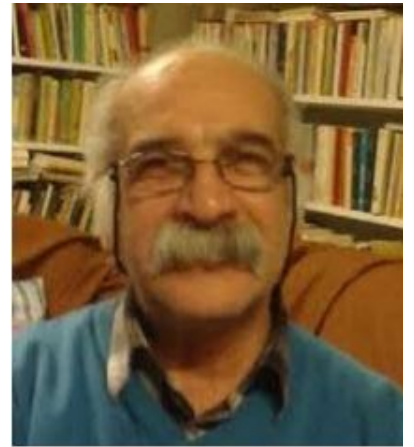
7 - پاسخ فرؤید به انیشتن

<https://en.unesco.org/courier/marzo-1993/why-war-letter-freud-einstein>

به استقبال اول ماه مه ۱۴۰۱ بشتا بيم!



امیرجواهری لنگرودی



اول ماه مه سال ۱۴۰۱ در راه است!

پیشتر آوردم: * اول ماه مه امسال در راه است؛ روزی که از آن ماست. باید با همه‌ی توان به استقبالش شتافت. یازدهم اردیبهشت، اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران است. روز دست از کار کشیدن؛ روز تظاهرات اعتراض آمیز همه‌ی کارگران و زحمتکشان جهان است. در ایران همچنان بر سر تعطیلی این روزهای سال در بین مجامع کارگری و کل کارگزاران حاکمیت، بحث و گفتگو است و نتیجه کارش همچنان پا در هوا است.

این روز نه تنها روز بزرگداشت نیروی رنج و مشقت کشیده‌ی کارگران جهان، بلکه روزی است که این بخش عظیم از اردوی جهانی کار، با صدای رسا، اعتراض حق طلبانه‌ی خود را به گوش جهانیان می‌رسانند و در صفوف فشرده‌ی خود و هم پیمانانشان، علیه حق‌کشی‌ها به خیابان می‌آیند.

اول ماه مه، روز اتحاد پرشور و مهر آمیزی است که مژده‌ی پیروزی و استقرار برابری، برادری و انسانیت را به جهانیان می‌دهد و همچنان به وفاق و اتحاد عمل همه گروه‌بندی‌های نیروی کار و زحمت درپیکار و کار دست می‌یازد تا به هم گرایند و کارنامه بزرگی و پُرصلابتی از قدرت خود در برابر چرخه سرمایه را به حرکت درآورند!

اصلی‌ترین و مهم‌ترین پیام اول ماه مه، روز جهانی

کارگر، همبستگی طبقاتی لایه های گوناگون توده‌ی کارگران، صرف نظر از تعلقات جنسیتی، مذهبی و قومی، زبانی به عنوان یک طبقه‌ی واحد است. در این روز، همه این رودررویی‌ها در سطح جهان، بین نیروی کار در برابر سرمایه، مبارزه بین طبقات استثمارزده و استثمارگر، بین طبقات محکوم و حاکم درمدارج گوناگون تکامل اجتماعی است و همه این نیروها و شبه عوامل آنها، تلاش دارند خیابان‌ها را به اشتغال خود درآورند!

درایران یکی از عوامل مخرب پیش روی جنبش کارگری کشورما، وجود تشکیلات شبه فاشیستی و امنیتی «خانه کارگر» است که طی همه این سال‌ها، ازبالاوکنترل شده به عنوان کارگزارحاکمیت درون جنبش کارگری، به عنوان تشکل شبه کارگری و امنیتی، همواره بر متن سرکوب حق تشکل مستقل کارگری، در برابر خواست کارگران، ایستاده است. این جماعت «خانه کارگر» با بازوی تبلیغاتی‌اش علیرضا محجوب (دبیر کل مادام‌العمر این خانه کذایی) با بکارگیری اهرم خبری گسترده خبرگزاری ایلنا و حسن صادقی (□□□□ □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□) که نخود هر آشی می‌شوند تا قوای مستقل کارگران و امر همگرایی و همبستگی توده‌ی وسیع کارگران را بهم بزنند.

یادمان نرفته، همین جماعت خانه کارگری‌ها به مجرد این که پس از پایان دوره‌ی دولت احمدی نژاد، امکان برگزاری راه پیمایی در روز اول ماه مه را به دست آوردند، با حمله به کارگران افغانستانی و طرح شعارهای نژادپرستانه، بین صفوف کارگران شکاف انداختند. انجام این امر یعنی به نمایش گذاشتن درهم شکستن همبستگی نیروی کار، به مثابه اصلی‌ترین وظیفه‌ی این نیروی شبه کارگری در اول ماه مه بود که همگان شاهدش بودیم و ما همان موقع، انتقادات سخت خود را در برابر این نمایش ضد انسانی منتشر ساختیم!

برای سال ۱۴۰۱ و در آستانه‌ی اول ماه مه (یازدهم

اردیبهشت) روزجهانی کارگر، همین جماعت تدارک بالماسکه‌ی هفته‌ی کارگر را در دستور کار خود قرار دادند. در خبرها آمده است: «صبح روز دوشنبه (بیست و سوم اسفندماه) نخستین جلسه ستاد هماهنگی بزرگداشت هفته کارگر در سالن اجتماعات روزنامه کاروکارگر باحضوراعضای مرکزیت تشکل خانه کارگر جمهوری اسلامی به ریاست علیرضا محجوب برگزار شد» در همین نشست علیرضا محجوب افاضه می‌فرماید: «... بسیار اهمیت دارد که در جلسات ستاد و همچنین در مرحله برگزاری، از همه تشکلهای کارگری دعوت شود تا مشارکت پررنگ و موثری داشته و حضور یابند»*

پرسش اساسی این است مراد دبیر کل از عبارت «باید از همه تشکل‌های کارگری دعوت شود» چیست و کدام تشکل‌ها، مدنظر است؟ آیا سراغ تشکلهای مستقل شورای فرهنگیان و نمایندگان کانون‌های صنفی فرهنگیان و سندیکای شرکت واحد، سندیکای نیشکرهفت تپه، کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، پرشمار تشکل‌های بازنشستگان، نهادهای متشکل زنان، پرستاران و بهیاران و... دیگران هم که روی استقلال عمل خود پای می‌فشارند، خواند رفت و آنان را در تیررس خود دارد؟ یا برای ایشان درب بر روی همان پاشنه‌ی خودی و غیرخودی نیروها در جامعه‌ی کارگری می‌چرخد؟ طبقه‌ی مزد و حقوق بگیران جامعه را به شقوقی خود خواسته نامگزاری و تقسیم می‌کند و تشکلهای مورد نظرشان در واقع عوامل شوراهای اسلامی، انجمن‌های اسلامی کارگران و حراست است. تشکلاتی که ربطی به کارگران و منافع آنها ندارند. این دارودسته در تمام این سال‌ها و آنچه در سیمای سال ۱۴۰۰ دیدیم نشان داده جز منفعت خود و حفظ دفتر و دستک «خانه کارگر» و جیرخواران ریزودرشت آن، به هیچ نیروی مطالبه‌گر جامعه‌ی کارگری اعم از بازنشستگان، زنان، پرستاران و فرهنگیان، فعالین سندیکایی و کمیته‌های اقدام موجود در جامعه نمی‌نگرد.

به موازات مانع تراشی و تفرقه افکنی‌های خانگی کارگری‌ها، در پی شدت تحرکات و مطالبه‌گری فرهنگیان

در سال گذشته، دستگاه امنیتی (وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه) فعالین فرهنگی را احضار و در اتاق بازجویی، با تهدید و یا تطمیع و... خاموش می‌سازد و همینطور از آنها می‌خواهند که با دیگر فعالان مستقل و صادق، مقابله کرده، مانع از برگزاری تجمعات و مطالبه‌گری جامعه‌ی فرهنگیان شوند. متأسفانه تعداد اندکی از فعالین سابق فرهنگی نیز تن به این توطئه داده و در گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی مجازی فعالان فرهنگی، سعی در تخریب چهره‌های موجه می‌کنند و کار را به جایی رسانده که مطالبه‌ی اجرای قوانین را نیز تند روی جا می‌زنند و... بدین ترتیب با ایجاد این دودستگی جلوی پیشروی جنبش مستقل فرهنگیان و راه پیشروی آنان را سد می‌کنند. این مجموعه از همان دست تاکتیک‌های پوسیده و نخ نمای حکومت است که تا به امروز راه به جایی نبرده است!

چنان‌که درباره‌ی نقش تشکلهای زرد و موازی خانه‌ی کارگر اشاره شد. نیروهای امنیتی نیز با نفوذ در تشکلهای، خط خود را پیش می‌برند، این‌ها دو هدف دارند، از یک سو تدارک تشکیلات زردی موسوم به «سندیکای فرهنگیان» را در برابر «شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان» می‌بینند؛ همان کاری که پیشتر با علم کردن امثال «سعید ترابیان»ها و «حسین میرزایی»ها علیه سندیکای واحد با جعل نام آن ساخت سندیکای زرد و وابسته خواستند کنند اما در عمل هیچ غلطی نتوانستند بکنند؛ و از سوی دیگر با پیش انداختن و دخالت در انتخابات کانون‌های صنفی، نظیر آنچه در گیلان انجام آنرا به عهده‌ی استان‌داری گذاشته‌اند، درصددند که استقلال و ابتکار عمل را از نیروهای مترقی تشکیلات فرهنگیان گرفته و در کنترل خود درآورند.

اما نمی‌توان به همین راحتی فرهنگیان و طبقه‌ی کارگر و سازمانگران نام‌آشنای آن همچون «عزیز قاسم زاده رودسری» و... را دیگر بار با توطئه و نام‌مهره‌های خود گماشته کنار گذاشته یا کمرنگ کنند. برعکس باید با نام «شورای فرهنگیان» و راه یافتن

به درون نیروی عظیم فرهنگیان آگاه و مسئول در گیلان، و با نقب زدن به درون آنان به شکستشان کشانید!

توده‌ی کارگران و نیروی وسیع معلمان طی دو روز یازدهم و دوازدهم اردیبهشت فرصت لازم و ضروری می‌یابند که با یکی شدن و به خیابان آمدن، به فعالیت فریفتگانی که به اشکال مختلف توسط امنیتی‌ها تهدید و احیاناً تطمیع شده و در صفوف متشکل لایه‌های کارگران و معلمان در سراسر کشور مانع تراشی و تفرقه افکنی کنند، پایان دهند. مخرج مشترک همه‌ی ادعاهای تا حال طرح شده و هزینه‌سازی «خانه کارگر» جز مصارف خودی که یاد شد، هیچ منفعتی برای هیچ نیروی متشکل بافت کارگری جامعه ایران ندارد و برای افشای کارکرد امنیتی آن که تنها ایجاد تفرقه در صفوف متشکل کارگران و معلمان طی روزهای یازدهم و دوازدهم اردیبهشت، معنا می‌یابد، باید با قدرت به میدان آمد.

حاصل بحث‌های طرح شده‌ام این است: امروز جامعه مدرسین سطح تمامیت جغرافیای کشور، با برآمدن بزرگ و نسبتاً سراسری در حال شکوفایی در برابر کلیت نظام، در متن شکاف درونی بالایی‌ها از یکطرف و خامت همه جانبه اوضاع اقتصادی-اجتماعی از طرف دیگر مواجه است. این مجموعه زمینه مناسبی برای پیشروی جنبش‌های مطالباتی فراهم می‌آورد. در وضعیت موجود و گذر از مطالبات بی‌پاسخ مانده از سال‌های گذشته تا سال ۱۴۰۰ و دشواری شرایط کرونایی در موجودیت کلیت طبقه مزدو حقوق بگیر در تمامیت سیاست‌های تاکنونی بوجود آورده، در سال جدید، خاصه در مقطع روز جهانی کارگر (اول ماه مه) و روز معلم، جنبش‌های مطالباتی زنان، پرستاران، بهیاران، بازنشستگان، معلمان و کارگران، یعنی همه‌ی مزدو حقوق بگیران، در همسویی با اعتراضات و عمل متحدانه و چشمگیر و هماهنگ یکدیگر می‌توانند رسالت تاریخی خود را در پیوند با هم و در ارتباط منظم تشکل‌های مستقل صنفی خود، حول پایه‌ای‌ترین

مطالبات و خواسته‌های مشترک مانند دفاع از حق تشکل و اعتصاب، تجمعات آزاد و درمان عمومی و تحصیل رایگان و حداقل مزدبرپایه تورم نقطه به نقطه و بالای خط فقر، تا رتبه بندی و همسان سازی و بازپس گیری اندوخته‌ی صندوق‌های تامین اجتماعی و صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان و پایان بخشیدن به احضارها و بازداشت‌ها و آزادی همه‌ی زندانیان عقیدتی و سیاسی و پی‌گرفته و قدرتمندتر خواهند توانست حکومت و دولت و کارفرماهایشان را به تمکین خواسته‌هایشان وادارند! باید از همین امروز به تبلیغات گسترده‌ای دست زد تا بتوان این روزها را به همراهی و همبستگی صف مستقل اکثریت عظیم نیروهای مطالبه‌گر جامعه، در میدان ماند، گرد هم آمد، بازو در بازوی هم نمود و برای پیشروی و عقب نشینی نمودن، همه‌ی قدرتمان را در کف خیابان به نمایش بگذاریم.

* بخش نخست این مطلب را می‌توانید در سایت روزشمارجنبش کارگری بخوانید:

http://karegari.com/maghalat/2022/03/29/Aval_Majlis_1401_1.pdf

* سایت خبرگزاری ایلنا، برگزاری اولین جلسه ستاد بزرگداشت هفته کارگر، ۱۴۰۰/۱۲/۲۳

<https://www.ilna.news/fa/tiny/news-1208282>

اوکرائین و نبرد برای دموکراسی



فاضل غیبی



پس از تهاجم روسیه به اوکراین "فصلی نوین" در تاریخ بشر گشوده شد. بعد از هفتاد سال که از به خاک و خون کشیده شدن اروپا به دست رژیم نازی می‌گذرد، اکنون بار دیگر شاهد تهاجمی ویرانگر از سوی یک قدرت نظامی بزرگ برای تسخیر کشوری دیگر هستیم. تا همین دو ماه پیش تصور می‌رفت که دستکم در اروپا روابط نزدیک اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، پرخوردهای نظامی را ناممکن ساخته‌اند. فراتر از آن، با فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد در دیگر نقاط جهان نیز صرف‌نظر از جنگ‌افروزی‌های رژیم‌ها و نیروهای اسلامی شمار پرخوردهای نظامی رو به کاهش

داشت و چنین به نظر می‌رسید که با تحکیم نهادها و همکاری‌های بین‌المللی، دنیا گام به گام به سوی صلح و دموکراسی به پیش می‌رود.

اما تهاجم نظامی روسیه به اوکراین به شکلی تکان‌دهنده نشان داد که جهان ما تا گسترش سراسری دموکراسی به عنوان پیش‌شرط تحکیم صلح جهانی راهی دراز در پیش رو دارد. از این تکان‌دهنده‌تر آن بود که روشن گردید نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و یا سازمان تجارت جهانی (WTO)، نه تنها نمی‌توانند از جنگ‌ها پیشگیری کنند، بلکه به وسیله‌ای بدل شده‌اند تا با کمک آنها دیکتاتورهای ریز و درشت، با مانورهای دیپلماتیک در سطح جهانی، راحت‌تر به اهداف ضد بشری خود دست یابند.

فروپاشی نسبتاً مسالمت‌آمیز بلوک شرق بدین توهم دامن زد که راه آینده به سوی دموکراسی با رشد روابط بین‌المللی و گسترش شبکه‌ی روابط اقتصادی راهی هموار خواهد بود؛ تا بدانجا که فرانسیس فوکویاما در همان زمان «پایان تاریخ» را اعلام کرد، بدین معنی که دیگر مانعی در راه جهانگیر شدن نظام لیبرال دموکراسی به عنوان آخرین مرحله‌ی رشد بشر وجود ندارد. اما واقعیت تلخ این است که هنوز بسیاری ملتها، تا حدود زیادی به سبب ناآگاهی، اجازه می‌دهند تا رهبرانی خودکامه با استفاده از شگردهایی ساده قدرت خود را گام به گام تحکیم بخشند، تا بدانجا که اغلب بدون مواجهه با مقاومتی قابل اعتنا به سوی نظام‌های توتالیتر به پیش می‌روند. جالب نظر است که این خودکامگان از یکدیگر می‌آموزند و همه‌جا به روشی تقریباً یکسان عمل می‌کنند: در ابتدا با نشان دادن چهره‌ای «مردمی» و «ملی» به بهبود اوضاع معیشتی بخشی از جامعه می‌پردازند و نیز گام‌هایی در راستای برقراری امنیت و ثبات اجتماعی برمی‌دارند؛ اما دیری نمی‌پاید که با پشتیبانی ضمنی بخش مزبور، از طریق سرکوب مخالفان، دیکتاتوری فردی خود را برقرار می‌کنند.

جالب نظر است که این روش نه تنها مورد استفاد □

همان‌گونه که خودکامگان نسل گذشته، از صدام و قذافی تا چاوز و بشار اسد، قرار گرفت، بلکه نسل جدیدی نیز از اردوغان تا پوتین نیز به همان شیوه، دیکتاتوری فردی خود را استوار ساختند. چون به جبهه ارتجاع جهانی، نظامات کمونیستی مانند چین و کره شمالی را بیفزاییم، با صف‌آرایی ضد دمکراسی گسترده‌ای روبرو می‌شویم که البته "حق تقدم" در آن با "بنیادگرایان" اسلامی در ایران است.

دنیا فراموش نخواهد کرد که نخستین بار این خمینی بود که با فرمان تسخیر سفارت آمریکا ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر پایه روابط بین‌المللی وارد آورد و جهانیان را نه تنها به همزیستی با حکومت ترور و وحشت خود ناچار کرد، بلکه از این روابط به بهترین وجه برای پیشبرد اهداف شیطانی خود بهره بُرد. رژیم اسلامی توانست از حملات تروریستی در آرژانتین، لبنان و نیویورک تا تسخیر عملی چهار پایتخت در خاورمیانه (بغداد، دمشق، بیروت و صنعاء)، و از کشتار ایرانیان در داخل کشور تا ترور مخالفان در خارج، هم‌جنایت‌های ضد بشری خود را بدین حربه عملی سازد که با کاربرد دیپلماسی زیرکانه با کشورهای پیشرفته بدین توهم دامن‌زند که در دراز مدت به راه راست خواهد آمد. اما این حکومت نه تنها به هیچ‌روی قدمی عقب‌نشست، که برای دیگر نیروهای مرتجع منطقه و جهان نیز الگو قرار گرفت؛ تا بدانجا که باعث شد ایالات متحد آمریکا به اشتباهی دارای پیامدهای خسران‌آور دست‌زند و آن، براندازی صدام حسین و طالبان در عراق و افغانستان، به جای کوبیدن "سرمار" در تهران بود؛ اشتباهی که نه تنها به قدرتیابی بیشتر رژیم اسلامی دامن‌زد بلکه پای روسیه و چین را نیز به منطقه باز کرد.

از سوی دیگر پذیرش شمار هرچه بیشتری از کشورهای عقب‌مانده به سازمان ملل متحد و دیگر ارگان‌های بین‌المللی این نهادها را در عمل به میدان مانور کشورهای دیکتاتوری و توتالیتر بدل ساخت.

بدین ترتیب روندی که با "انقلاب اسلامی" در ایران آغاز گردید نه تنها به "بیداری اسلامی" در سطح جهانی منجر شد بلکه با اعلام جنگ موفقیت‌آمیز با ارزش‌های مدنی و دستاوردهای رفتار انسانی، به تشکیل جبهه‌ای جهانی منجر شد که بی‌شبهت به جبهه جهانی کمونیستی در سد گذشته نیست.

از این نظر تهاجم وحشیانه روسیه به اوکراین عیار واقعی رشد دمکراسی در سطح جهان را برملا ساخت، و این باید برای نیروهای مترقی و دمکرات هشدار باشد که هنوز مبارزه‌ای دشوار و طولانی برای گسترش مدنیت در سطح جهانی در پیش است؛ مبارزه‌ای که در عصر اطلاعات و فناوری در درجه نخست به روشنگری و پیشگیری از سوءاستفاده نیروهای ضد بشری از ناآگاهی و زودبآوری اقشار وسیعی از مردم در کشورهای عقب مانده نیاز دارد.

تا به حال برای بسیاری تن در دادن ملت نسبتاً آگاه ایران به حاکمان اسلامی باعث شگفتی بود، اما چرخش اردوغان و پوتین به سوی دیکتاتوری، آن‌هم با پشتیبانی بخش بزرگی از مردم ترکیه و روسیه، نشان می‌دهد که مبارزه برای حفظ دمکراسی و تأمین حقوق بشر در بسیاری جوامع نهادینه نشده است و مردم این کشورها هنوز حاضر نیستند تا برای برقراری و حفظ دمکراسی هزینه پردازند.

تهاجم وحشیانه روسیه به اوکراین نشان داد که راه رفته در نیم سد گذشته موفق نبوده است و سیاست «دگرگونی از راه نزدیکی»^[۱] جواب نمی‌دهد و باید قاطعانه روابط دیپلماتیک با کشورهای ضد دمکراسی را قطع کرد و از استفاده آنها از تریبون‌های جهانی پیشگیری نمود.

به عنوان نمونه سازمان ملل متحد نهادی است که به سال 1945 م.، بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، به منظور پیشگیری از جنگ در دنیا تشکیل شد و لاجرم بنا بدین اصل که تنها کشورهای دمکراتیک قادر به برقراری صلح پایدار هستند، می‌بایست به شکل

انحصاری کشورهای دمکراتیک را در خود بپذیرد و به شیوه دمکراتیک اداره شود. بدین ویژگی، هم عضویت در آن شاخص شایستگی دمکراتیک کشورها می‌بود و هم در آن نیروی منسجمی برای دفاع از دمکراسی در سطح جهانی فراهم می‌آمد. اما سازمان ملل از همان ابتدا، با برقراری «حق و تو»، این ویژگی را از دست داد و گام به گام زیر فشار مداوم قدرت‌های ضد دمکراتیک به مجمعی نمایشی بدل شد؛ تا آنجا که این سازمان، به طور مثال، تا به امروز زیر فشار چین کمونیست از پذیرفتن کشور دمکراتیک و پیشرفته «جمهوری چین» (تایوان) خودداری کرده، اما در مقابل «دولت فلسطین» را به رسمیت می‌شناسد، که هیچ‌گاه انتخابی نبوده و در واقع تیول دو سازمان «ساف» و «حماس» است.

تهاجم وحشیانه روسیه به اوکراین یک «جنگ» عادی نیست، بلکه باعث شد که پوتین به «نقطه تبلور» [\[ii\]](#) کل جبهه جهانی «چپ» و «اسلامی» بدل گردد. مقابله با این صفارایی جبهه جهل و جنایت در برابر جهان آزادیخواه به دگرگونی بنیادین در سیاست کشورهای پیشرفته نیاز دارد. پس از آنکه انقلاب اسلامی، ایران را به عنوان یک قدرت اقتصادی مهم از گردونه پیشرفت جهانی خارج ساخت، تهاجم روسیه به اوکراین نیز به خوبی نشان می‌دهد که با نابودی اقتصاد و کشاورزی در اوکراین، دنیا در کنار مشکلات دیگر از جمله با کمبود جدی مواد خوراکی روبرو خواهد شد؛ بدین معنی باید حفظ امنیت و صلح جهانی نسبت به منافع اقتصادی در اولویت قرار گیرد و نه تنها حکومت‌های ارتجاعی برای بهرمندی از مواهب تجارت جهانی هزینه پردازند، بلکه باید برای مردم این کشورها نیز روشن شود که برخورداری از مواهب فناوری و تولید، در گرو کوشش برای بهبود اوضاع مدنی و سیر به سوی دمکراسی است.

بدون کمک‌های همه جانبه ایالات متحد آمریکا به چین کمونیست در زمینه فناوری پیشرفته، این کشور هیچ‌گونه امکانی برای غلبه بر عقبماندگی مژمن خود

را نداشت و نیز ایالات متحد با بزرگ‌ترین کمک مالی در تاریخ باعث شد که روسیه با تدارک فناوری مدرن به بزرگ‌ترین صادرکننده مواد غذایی و سوختی بدل گردد. اما متأسفانه تبدیل چین و روسیه به دو قدرت اقتصادی چنانکه در گذشته نیز کشورهای نفت‌خیز عرب نشان داده بودند، موجب پیشرفت در امر دمکراسی و تأمین آزادی‌های اجتماعی و سیاسی نگردید.

از آغاز سد 18م. که در آن اندیشمندان انسان‌دوست، از روسو تا منتسکیو، تمدنی نوین را طرح ریختند سه سده بیشتر نمی‌گذرد؛ تمدنی که در آن فرد انسان، می‌تواند به آزادی و سرافرازی در جامعه‌ای استوار بر ارزش‌های مدنی و امنیت حقوقی زندگی کند. پیش از آن انسان در درازنای هزاران سال به عنوان برده و رعیت در زیر فشار خودکامگان بسر می‌برد.

هرچند تا به حال بسیاری جنایتکاران بزرگ، از هیتلر و خمینی تا پول‌پوت و پوتین، آهنگ پیشرفت بشر را کند کرده‌اند، در همین دو سده نیز چهار دنیا به کلی دگرگون شده است و دیری نخواهد پایید که با تحقق زندگی درخور آدمی در سراسر گیتی، تاریخ واقعی بشر آغاز خواهد گردید؛ اما تا آن روز به کوشش‌ها و نبردهای بسیار نیاز است و امروزه هر انسان‌دوستی در آغاز دوران نوینی از نبرد با نیروهای اهریمنی باید از خود بپرسد که در کدام سوی این درگیری جهانی ایستاده است؟

[i](#) . Change through rapprochement

[ii](#) . crystallization point

ویژگی‌های استبدادزای انقلاب ایران



به مناسبت چهل و سومین سالگرد انقلاب
ایران

شیدان وثیق



پایان می‌رسد که فضای خالی قدرت دویاره اشغال می‌شود. یعنی قدرت جدید برقرار و آزادی موقتِ دوره‌ی انقلاب از بین می‌رود. انقلاب، لحظه‌ی کوتاه آزادی و رهایی از سلطه است. فاصله‌ی زمانی میان فروپاشی قدرت و سلطه میرنده از یکسو و برآمدن قدرت و سلطه جدید از سوی دیگر است.

انقلاب ایران با نخستین تظاهرات ادواری علیه رژیم شاه، از دیماه 1356 (ژانویه 1978) آغاز می‌شود. انقلاب با رفتن شاه، آمدن خمینی و عادی سازی سیاسی توسط قدرت جدید، یعنی با تشکیل شورای انقلاب در آغاز 1358 (فوریه 1979)، خاتمه پیدا می‌کند. بدین سان، انقلاب ایران کمی بیش از یک سال عمر کرد. اما ویژگی‌های این انقلاب چه بودند؟

ویژگی‌های انقلاب 57

چهار ویژگی، انقلاب ایران را بررسی می‌کنیم.

1- انقلاب تمام مردمی

انقلاب ایران فراطبقاتی بود، بدین معنا که مبارزه طبقاتی علیه طبقاتی دیگر نبود. انقلاب 57 قیام عموم مردم ایران بود. این تصدیق، بدین معنا نیست که در انقلاب ایران طبقات و مبارزه طبقاتی وجود نداشتند. بلکه بدین معنا است که در این انقلاب، اختلافها و خواسته‌های طبقاتی و قشری زیر سایه و سلطه‌ی مطلق یک هدف مشترک و عمومی قرار گرفتند و در نتیجه نتوانستند نمودی آشکار، مستقل و متمایز پیدا کنند.

در ایران آن زمان، عواملی چون خودکامگی شاه، وابستگی به نواستعمار؛ سیاست‌های اقتدارگرایانه؛ سرکوب و اختناق؛ فساد دستگاه سیاسی و اقتصادی... شرایط روی آوردن تمامی مردم به انقلاب را فراهم

...
...
...³...

3- انقلاب نفی‌گرا

انقلاب ایران از درگیری سیاسی در درون خود درباره‌ی نوع نظام آینده و اهداف پس از سرنگونی سر باز زد. انقلاب ایران پرسش «چه می‌خواهیم» و «چگونه می‌خواهیم» را وارد میدان بحث و جدل نظری و سیاسی خود نکرد. چه نوع قانون اساسی؟ چه نوع دولت، حکومت و قدرت سیاسی؟ چه نوع مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؟ چه نوع آزادی، دموکراسی و جمهوری؟ چه مناسباتی بین دولت و دین؟... این‌ها همه پرسش‌هایی بودند که پاسخ به آن‌ها به بعد از انقلاب موکول شد. روندهای سیاسی شرکت‌کننده در انقلاب ایران نخواستند که دریافتهای متفاوت و متضاد خود را نسبت به پرسش‌های فوق به چالش با یکدیگر کشند. نتیجه آن که انقلاب ایران تنها نفی‌گرا بود.

4- انقلاب دین‌گرا

بر خلاف انقلاب‌های عصر مدرن، دین در انقلاب ایران نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. دین اسلامی که مدعی قدرت و رهبری جامعه، کشور و جهان است. انقلاب ایران سرآغاز جنبش جهانی اسلام‌گرائی یا بنیادگرایی اسلامی شد. در انقلاب ایران، واژگان سیاسی، شعارها، زمانبندی تظاهرات، نوع سازماندهی و غیره... همه، به طور عمده، حکایت از معنوی، فرهنگی و سیاسی دین و روحانیت می‌کنند. اینان در پیوندی فشرده با بازار و اقشار گسترده‌ای از مردم، به‌ویژه در میان فرودستان شهر و روستا، انقلاب را هدایت کردند.

عوامل استبدادزای انقلاب ایران

پنج عامل در انقلاب ایران زمینه‌های برآمدن مجدد استبداد را فراهم کردند.

1- عامل «همه با هم» انقلاب

در انقلاب تمام مردمی ایران، گفتیم که اختلافها و تضادهای اجتماعی، سیاسی و طبقاتی امکان بروز و چالش با هم را پیدا نکردند. زیرا که برای حفظ یکپارچگی و تضمین پیروزی مسکوت گذارده شدند. نتیجه آن که در جریان انقلاب، شرایطی به وجود نیامد که گروه‌های اجتماعی و سیاسی شکل‌گیرند. در تعامل و کنش با هم قرار گیرند. دموکراسی پلورالیستی را آزمون کنند. انقلاب تمام مردمی ایران، در خود، روحی غیردموکراتیک، یگانه‌گرا، تمامیت‌خواه یا توتالیتر پَروراند. در نتیجه، روح «همه با هم» انقلاب ایران، نمی‌توانست زمینه‌ساز آزادی، دموکراسی و کثرت‌گرایی در کشور شود.

2- عامل غیر اثباتی - غیر ایجابی انقلاب

گفتیم که تنها هدف انقلاب ایران، برانداختن شاه بود. هدف‌های مهم دیگر و این که چه می‌خواهیم جانشین رژیم وقت کنیم موضوع بحث و جدل مردم و گروه‌های سیاسی شرکت‌کننده در انقلاب قرار نگرفتند. خواست استقلال و آزادی در حد شعار کلی باقی ماند. اگر بحثی نیز در باره‌ی آلترناتیو اجتماعی و سیاسی آغاز می‌گردید، خیلی سریع، به بهانه‌ی حفظ یکپارچگی، بسته و به فردای پیروزی حواله داده می‌شد. انقلاب ایران خصلتی فقط نفی‌کننده داشت. غیر اثباتی و غیر ایجابی بود. تازه پس از سرنگونی بود که برخوردهای نظری و سیاسی بر سر «چه می‌خواهیم؟» و بَدیل‌ها آشکار شدند. یعنی زمانی که کار از کار گذشته بود و حاکمیت جدید

سلطه خود را بر مردم تحمیل کرده بود. بدین ترتیب، خصلت غیرایجایی-غیر اثباتی انقلاب نیز نمی‌توانست زمینه ساز برآمدن آزادی و دموکراسی در ایران شود.

3 عامل قدرت‌طلبی انقلاب

در انقلاب ایران، نفی قدرت شاه هیچ گاه با نقد قدرت به طور کلی همراه نشد. نفی دیکتاتوری شاه هیچ گاه با نفی دیکتاتوری به طور کلی همراه نشد. علت این امر را باید در درک قدرت‌طلبانه از «سیاست» و «انقلاب» پیدا کرد. درکی که در اندیشه‌ی سیاسی کلاسیک، از ارسطو تا کنون، و در نزد احزاب سیاسی همواره حاکم بوده و همچنان هست. این درک در مقابل درک دیگری قرار دارد که ما رهایی‌خواهانه می‌نامیم. درک رهایی‌خواهانه آنی است که سیاست و سیاست‌ورزی را حکومت‌گرایی و دولت‌مداری نمی‌شناسد. در درک قدرت‌طلبانه از سیاست و انقلاب، همه چیز تابع مبارزه برای تسخیر قدرت، دولت، حاکمیت و حکومت می‌شود. بدین سان، ذهنیت «اعمال قدرت و پذیرش قدرت»، ذهنیت «حکومت کردن و تحت حکومت قرار گرفتن» در جامعه پیوسته بازسازی می‌شوند. تراژدی هر انقلاب نیز درست در همین جاست. قدرت‌مداری انقلاب سبب می‌شود که اصل وجود «قدرت» و «حکومت»، چگونگی آن، مضمون آن، نقش آن و ختا به طور کلی چرایی حکومت و حاکمیت زیر پرسش نروند، موضوع کار نقد و بازنگری قرار نگیرند. در نتیجه، با سرنگونی قدرت و سلطه پیشین، قدرت و سلطه‌ای در شکلی دیگر اما به همان‌سان شدید - اگر نه بیشتر و سهمگین‌تر - دوباره سر بر می‌آورند. «**بازنگری در انقلاب ایران**» این است آن چه که در انقلاب‌ها در طول تاریخ تکرار شده است. انقلاب ایران نیز سوای این قاعده نبود.

4- عامل دین‌گرایی انقلاب

گفتیم که یکی دیگر از ویژگی‌های انقلاب ایران، نقش

بارز و تعیین‌کننده‌ی دستگاه دین و روحانیت در آن بود. دین اسلامی که با ارزشهای جهان‌روای مدرنیته در تعارضی آشکار و مطلق قرار دارد. ارزشهایی چون آزادی، دموکراسی، پلورالیسم، حقوق بشر، برابری زن و مرد، جدایی دولت و دین، برابری حقوقی ملیت‌های و اقلیت‌ها و غیره. در انقلاب ایران، عامل دین و به‌طور مشخص اسلام شیعی، در تقابل مطلق با ارزشهای فوق، زمینه‌ساز استبداد دینی شد.

5- عامل کسری دموکراتیک انقلاب

در انقلاب ایران، اصول دموکراسی اجتماعی و سیاسی هیچ‌گاه تبدیل به شعارهای اصلی انقلابیون نشدند. در جریان انقلاب ایران، گروه‌های سیاسی، حتا از سوی روندهای آزادی‌خواه، چپ و غیره، آشکارا دست به تبلیغ دموکراسی و دفاع از پایه‌های آن نزدند. در نتیجه، با این اپوزیسیون کمابیش بیگانه نسبت به دموکراسی، برآمدن مردم‌سالاری در فردای انقلاب ایران امکان‌پذیر نبود.

مهم‌ترین درس انقلاب ایران

یک عامل استبدادزای انقلاب ایران، گفتیم که انصراف از چالش و جدل سیاسی، عقیدتی و برنامه‌ای برای تعیین راه و روش آینده بود. این نکته یکی از درس‌های مهم انقلاب 57 ایران است که ما را بیش از پیش به تقابل و تعامل بدیل‌ها و پروژه‌های اجتماعی و سیاسی، با مشارکت و مداخله مستقیم خود مردم، فرامی‌خواند.

امروزه، بر پایه نفی و رد نظام‌های پادشاهی، دین‌سالاری و توتالیتر راست و چپ، سه اصل تفکیک‌ناپذیر جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین یا لائسیسته می‌توانند، از نظر من، پاسخگوی نیازهای تاریخی کنونی جامعه ایران باشند. جمهوری

یعنی «امر عموم». دموکراسی یعنی مشارکت و مداخله مستقیم مردم در امور خود و لائیسیتته در سه رکن تفکیکناپذیرش یعنی 1- جدایی دولت و دین، 2- آزادی عقاید دینی، غیردینی یا ضد دینی و 3- عدم تبعیض دینی و برابری حقوقی همه قطع نظر از اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان.

بر گرد سه شعار جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، روندهای مختلف اپوزیسیون ایران می‌توانند، با حفظ ویژگی‌ها و اختلاف‌های‌شان، دست به همکاری و هم‌کوشی زنند. این مهم را به طور عمده و اساسی با هدف پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی در داخل ایران انجام دهند.

راه خروج از وضعیت سیاسی و اجتماعی کنونی در ایران، تنها از مسیر مشارکت و مداخله مستقیم خود مردم، در بس‌ی‌ارگونگی‌شان، در اشتراک‌ها و اختلاف‌های‌شان، در اتحادها و تضادهای‌شان، می‌گذرد. امروزه، تغییر بنیادی و اساسی اوضاع ایران، به عبارت دیگر کسب آزادی و دموکراسی، تنها در گرو رشد و گسترش جنبش‌های تغییردهنده اجتماعی و سیاسی در داخل کشور است. جنبش‌هایی که نسبت به آن چه که می‌خواهند جانشین وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود کنند آگاه، هوشیار، متشکل و همبسته باشند. جنبش‌هایی که برای رهایی از سلطه‌های گوناگون، برای آزادی، دموکراسی و برابری، برای عدالت اجتماعی و جدایی دولت و دین بر پا می‌شوند. جنبش‌هایی چون مبارزات جامعه‌ی مدنی، جنبش زنان، زحمتکش‌ان، دانشجویان، ملیت‌ها، اقلیت‌ها و غیره. وظیفه‌ی اپوزیسیون جمهوری‌خواه، دموکرات و لائیک در خارج از کشور، یاری رساندن به چنین جنبش‌هایی در داخل کشور است.

یادداشت‌ها

1. رخداد : événement, event

2. تعریفی که از ژاک رانسیر برگرفته‌ایم : «مردم» وجود ندارد بلکه ساخته می‌شود.

3. میشل فوکو، نوشته **مردم** کتاب دوم، 1976 - 1988، ص.701 - انتشارات فرانسوی Gallimard

شیدان وثیق

مارس 2022 - اسفند 1400

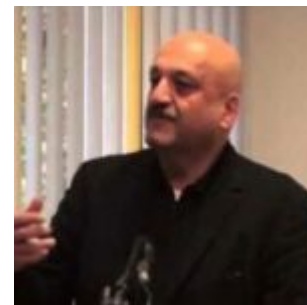
cvassigh@wanadoo.fr

انقلاب دیرهنگام



انقلاب سال ۵۷ ایران

هرمز هوشمند



متدولوژی: رویدادهای تاریخی را می توان به دو صورت کلان یا نگاه خرد بررسی و تحلیل کرد. این مقاله تحلیلی تاریخی است با نگاه کلان برای روشن شدن روندهای اصلی انقلاب سال ۵۷. اما این به معنی کم کردن از ارزش نگاه خرد در رویدادهای تاریخی نیست. هر دو روش برای تبیین کلیت وقایع تاریخی ضروری است. بخش اول روایت از دوران تاریخی انقلاب است و بخش دوم به رفتار نیروهای سیاسی و اجتماعی در برخورد با انقلاب سال ۵۷ میپردازد.

بخش اول: دوران

انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ به طور عمده ماهیتی ضد کلونیال داشت. این را میتوان از شعارهای اصلی آن یعنی "استقلال و آزادی" که شعار اول آن بود استنتاج کرد. ایران هیچگاه یک کشور کلونیال کلاسیک نبوده، اما متأثر از نفوذ کشورهای بزرگ اروپائی و از میانه قرن ۲۰ بطور عمده کشورایالات متحده امریکا بود. در قرن ۲۰ بزرگترین مبارزه ضد کلونیالیسم اروپائی با خشونت بی سابقه در تاریخ بشر شکل گرفت. شروع اوج گیری این مبارزه را میتوان به جنگ جهانی اول و پیامدهای آن مرتبط دانست. جنگ جهانی اول معروف است به جنگ امپریالیستی قدرت های بزرگ اروپایی برای تقسیم جهان.

انقلاب اکتبر از ویرانه های جنگ جهانی اول به وقوع پیوست و روسیه تزاری، حلقه ضعیف قدرت های بزرگ اروپایی، از مدار کشورهای "کلونیال اروپائی" بیرون آمد. این انقلاب از همان ابتدا با شعار "تمام قدرت به شوراها" درصدد انتقال قدرت از نخبگان سیاسی روسیه تزاری به نیروهای خارج از قدرت در روسیه بود. همچنین ظهور ملت هایی خارج از قلمرو قدرت جهانی، یعنی اکثر کشورهای تحت سلطه قدرت های اروپائی را با ادعای بزرگ آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی علیه سرمایه داری جهانی نوید می داد.

بسیاری جنگ جهانی دوم را ادامه جنگ جهانی اول می دانند. یکی از

روایت های اصلی آن جنگ، تلاش المان ها برای تسخیر سرزمین اسلاوها بود. آلمانی ها این جنگ را با بیان نیاز به فضای بزرگتر زندگی (Lebensraum) برای نژاد برتر آریائی در برابر نژاد پست تر اسلاوها، توجیح و سازمان دادند. نژادپرستان نازی آلمانی روایت برتری طلبانه خود را با الهام از روایت غالب کلونیالیسم که دوگانگی تمدن و وحشی گری بود گرفتند و با معرفی "علم نژادها" روایت کلونیالیسم را گسترش دادند. اگر جنایات کشورهای کلونیال با منطق متمدن کردن بومیان وحشی توجیه می شد (۱)، نازی ها با استفاده از "علم داروینیسیم اجتماعی" جنایات خود را با میدان دادن به نژاد برتر آریائی توجیه میکردند. بخش مهمی از بزرگترین جنایات تاریخ بشریت در پرتو این دوگانگی ها به ویژه با استفاده از ابزار و تکنولوژی مدرن سازماندهی شده است.

در برابر این روایات، روایت دیگری در دوران مدرن گسترش یافت که مبتنی بر مبارزه طبقاتی بود. در این روایت، ساختار اجتماعی که اختراع بشری است و مبتنی بر عوامل طبیعی یا بیولوژیکی نیست، مبنای مبارزه قرار گرفت. این روایت به طور خلاصه هیرارشی اجتماعی را مورد هدف قرار می دهد، یعنی حاکم در برابر محکوم که انقلاب اکتبر برای مبنای استوار بود. این روایت باعث شد تا نیروهای بسیار گسترده تری از مردم در سراسر جهان متحد شوند. ناگفته نماند که در شوروی رابطه حاکم و محکوم شکل گرفت که با روایت مبارزه طبقاتی توجیه می شد و خود را در مقابل روایت های دیگر قرارداد و نظم کهنه استعمار را تهدید کرد.

از آغاز انقلاب اکتبر در روسیه، شکل این مبارزه به تدریج تغییر کرد. انقلاب بلشویکی ابتدا با جنگ داخلی مواجه شد که در آن کشورهای امپریالیستی با وارد کردن نیروی نظامی به نفع نیروهای ضد انقلاب هدف شکست انقلاب را داشتند. با پیروزی انقلابیون در روسیه، اتحاد جماهیر شوروی در اتحاد با اکثر جنبش های رهائی بخش در کشورهای تحت سلطه قدرت های بزرگ اروپائی، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، مبارزاتی پیگیر را سازمان دادند. این اتحاد در عمل برای حفظ اتحاد جماهیر شوروی اجتناب ناپذیر شد.

برای درک بهتر مبارزات استقلال طلبانه در قرن ۲۰ باید به گذشته برگشت و در این رابطه انسان نیاز به تقسیم زمان به دوران های مختلف دارد که کاری است اختیاری. به گفته هگل هر دورانی دارای یک "زایتگایست" (Zeitgeist) و یا به گفته فوکو "اپیستیم" (Episteme) است. اگر بخواهیم "زایتگایست" عمده سیاسی قرن ۲۰ را

خلاصه کنیم، می توان ان را "دوران مبارزات رهائی بخش ملی و پایان توفیق و حاکمیت ۵۰۰ سال کلونیالیزم اروپائی" نامید. آخرین نبرد سرنوشت ساز این دوره شکست ایالات متحده و متحدانش در برابر مبارزان استقلال طلب ویتنام در اتحاد با "بلوک شرق" و نیروی های ضد کلونیال جهانی و به ویژه جنبش جوانان ضد جنگ در ایالات متحده و اروپا بود (۲). پایان "نمادین" این دوره زمانی است که در سال ۱۹۹۴ در افریقای جنوبی نژادپرستان سفیدپوست اروپایی دولت را به بومیان آن کشور واگذار کردند. نزدیک به ۵۰۰ سال پس از اولین سفر کریستفر کلمب به قاره امریکا در سال ۱۴۹۲ دوران کلونیالیزم خشن و غارتگر اروپائی با شعار متمدن کردن وحشی های بومی آغاز شد (۱) و در سال ۱۹۹۴ ناقوس مرگ ان زده شد.

نیمه دوم قرن بیستم دوره مبارزه پیگیرکشورهای به اصطلاح "توسعه نیافته" علیه بلوک غرب به رهبری ایالات متحده بود. انقلاب ایران ۴ سال بعد از شکست امریکا در ویتنام در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. شعارمحوری نیروهای مذهبی مخالف رژیم شاه "استقلال آزادی جمهوری اسلامی" بود و از طرف نیروهای چپ و ملی "استقلال آزادی عدالت اجتماعی" بود. در این دو شعار هم هماهنگی و هم تضاد دو نیرو مشهود است. غیر از شعار "جمهوری اسلامی" دیگر شعارهای انقلاب ۵۷ برخواسته از "زایتگایست" دوران مبارزات جنبش های رهائی بخش بود. اکثر معترضین به نظم موجود در جهان از این شعارها پیروی می کردند. آنچه در ایران تازگی داشت شعار «جمهوری اسلامی» بود، که البته این شعار شامل عوامل داخلی و خارجی است.

با پیروزی نیروهای استقلال طلب در جنگ ویتنام، قدر قدرتی "بلوک غرب" ضربه ای کاری خورد و در نتیجه نیروهای استقلال طلب در جهان سوم امیدوار شدند. در عین حال، امکان مداخله مستقیم نظامی ایالات متحده در مبارزات آزادی بخش را هم محدود کرد. به همین دلیل برای موفقیت جنبش های آزادی بخش، کمک «بلوک شرق» و نیروهای وابسته به آن نقش برجسته خود را از دست دادند. این امکانی شد که نیروهای مذهبی که نقش کمرنگتری به خاطر روایت غالب مدرنیته در مبارزات رهائی بخش داشتند، بتوانند نقش برجسته تری پیدا کنند. نگاه استقلال طلبانه این نیروها تکیه بر سنت گامی به عقب از دید مدرنیته بود. چپ سکولار و نیروهای ملی خواهان تغییر در چارچوب مدرنیته بودند و به آینده می نگریستند. نیروی مذهبی با نگاه به گذشته و با استفاده از ابزار مدرن قدرتی را ساخت که امروز در جمهوری اسلامی ایران شاهد آن هستیم، تلفیقی از ملی گرایی و

دیدگاه مذهبی با استفاده از ابزار مدرن که معجونی است جدید.

شکست آمریکا در ویتنام منجر به تغییر در سیاست خارجی آمریکا شد. ترس آمریکا از نفوذ فزاینده شوروی در کشورهای جهان سوم دو چندان شد، درحالی که شاهد حمایت ایالات متحده از نیروهای جهادی اسلامگرا در افغانستان در برابر شوروی بودیم. ایالات متحده برای کنترل نفوذ «بلوک شرق» در تحولات سیاسی کشورهای جهان سوم تحت نفوذ خود، درصدد فرم ساختارهای دیکتاتوری از جمله در ایران برآمد.

ایران در اتحاد با ایالات متحده و «بلوک غرب» به عنوان ژاندارم منطقه نفت خیز خاورمیانه، با روی کار آمدن دولت کارتر در سال ۱۹۷۶ میلادی که یکسال پس از شکست آمریکا در ویتنام بود، تحت تاثیر سیاست خارجی جدید آمریکا قرار گرفت. ایالات متحده همیشه در ایران از نیروهای مدرن مخالف شاه که ترکیبی از ناسیونالیست ها، چپ ها و به طور کلی نیروهای سکولار بودند هراس داشت. قبل از روی کار آمدن خمینی و روحانیت در ایران، نیروهای مدرن آن زمان که شامل آمریکا، رژیم شاه، ناسیونالیست ها و اپوزیسیون چپ میشد، امکان قدرت گیری نیروهای مذهبی را، به دلیل روایت مدرنیته، دست کم گرفتند. حتی خود خمینی هم تحت نفوذ روایت مدرن کشورداری، ابتدا قدرت را به نیروی ملی-مذهبی بازرگان سپرد. او هم به توانایی روحانیت برای اداره کشور اعتماد نداشت ولی در پروسه قدرت گیری آرام آرام به نتیجه خلاف آن رسید. این نگاه نیروهای مدرن، از آمریکا گرفته تا رژیم شاه و مخالفین مدرن، بود که مقاومت در برابر نیروی مذهبی را کم کرد و خطرا را از ابتدا درست ندید. ناگفته نماند که پس از گذشت ۴۳ سال حاکمیت روحانیت، هنوز این نگاه یعنی ناتوانی روحانیت در کشورداری در بخش عمده ای از مخالفین جمهوری اسلامی غالب است که منجر به ندیدن منشا قدرت این رژیم می شود.

دوران مبارزات ضد کلونیال و جنبشهای آزادی بخش همانطور که اشاره شد، در سال ۱۹۹۴ در آفریقای جنوبی به پایان رسید. انقلاب سال ۵۷ در اواخر این دوران پیروز شد و عمدتاً متاثر از اهداف و شعارهای آن دوره بود. درحالی که دوران جدیدی در حال شکل گیری است، جمهوری اسلامی هنوز با شعارها و سیاست های آن دوره عمل میکند که مشکلات زیادی را برای مردم ایران ایجاد کرده است. به همین دلیل میتوان انقلاب سال ۵۷ ایران را «انقلاب دیر هنگام» نامید.

بخش دوم: رفتارها

به گفته هراکلیوس فیلسوف یونانی، «نمی توان در یک رودخانه دو بار شنا کرد» به این معنی است که تاریخ تکرار نمی شود. اگر به نظر می رسد که تاریخ در حال تکرار است، به این دلیل است که غرایزو نیازهای اساسی که رفتار انسان اولیه را از زمان پارینه سنگی شکل داده است، به طور چشمگیری تغییر نکرده اند. درحالیکه شرایط پیرامونی انسان ها دائماً در حال تغییر است، اما رفتار ما در مواجهه با شرایط جدید به ویژه در بحران ها تفاوت چندانی نکرده است.

در زمان های عادی "تمدن" لایه نازک بر رفتارهای اولیه ما در ضمیر خود آگاه ما می گذارد، اما در شرایط بحرانی، متناسب با شدت بحران، این لایه به سرعت از بین می رود و آن رفتارهای اولیه پارینه سنگی که بخشاً در ناخود آگاه ما وجود دارند به مرور زمان رومی آیند. البته این بدان معنا نیست که همه یکسان رفتار می کنند، اما اکثریت قریب به اتفاق مردم رفتار نسبتاً هماهنگی دارند.

نمونه برجسته آن پس از بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ در دهه ۳۰ در اروپا مشاهده شد که منجر به جنگ جهانی دوم شد و چیزی حدود ۵۰ میلیون انسان در "متمدن" ترین کشورهای جهان کشته شدند، کشتاری که در تاریخ بشر بی سابقه است.

انسان حیوان اجتماعی است و نمی تواند غذای خود را به صورت فردی تامین کند و از ابتدا تا به امروز مجبور بوده است که غذای خود را به صورت اجتماعی تامین کند. به همین دلیل در ضمیر ناخود آگاه اش امنیت را در پیوند با گروه حس میکند و در نتیجه رفتار خود را بطور عمده در همخوانی با گروه تنظیم میکند. اما با پیشرفت تکنولوژی و ساختارهای اجتماعی این امکان داده شده است که ظاهراً خود را بی نیاز به دیگران حس کند.

اما در شرایط بحرانی، دنباله روی از جمع (herd mentality) میتواند در ضمیر ناخود آگاه ما، متناسب با شدت بحران تحریک شود و امکان فکرمستقل را از ما سلب کند. نمونه بارز آن را میتوان در رفتار مردم در انقلاب ۵۷ مشاهده کرد. کسانی که آن دوران را بخاطر دارند، بیاد دارند که در ماه های اخرا انقلاب، موضع میانی داشتن بین انقلاب و رژیم شاه بسیار دشوار بود، برای موضع میانی گوش

شنوائی هم نبود.

رفتار مذهبی ناشی از نیاز انسان به تعلق داشتن به گروه است، این یکی از رفتارهای اولیه ما است. در دوران مدرن هم ما مذهب مدرن داریم "مذهب مدنی" (۴)، که به ما اجازه میدهد که همان رفتار دینی را در مضمون مدرن داشته باشیم. دوگانگی مطلق خوب و بد را که همان دوگانگی فرشته و شیطان دینی است در نزد بسیاری از نیروهای مدرن و افراد غیرمذهبی می بینیم. در حالیکه واقعیت همیشه پیچیده و خاکستری است، تمایل به ساده کردن به دوگانه مطلق خوب و بد برای خیلی ها جذاب است.

رفتار دنباله روی از جمع (herd mentality) را میتوان امروزه در نیروهای سیاسی خارج و داخل کشور مشاهده کرد. اگر قبل از انقلاب روایت جنبش های رهائی بخش در ایران با رفتاری دنباله روانه از جمع و مذهبی گونه همه را به خود جذب میکرد، امروزه در رابطه با دموکراسی خواهی و حقوق بشر با همان رفتار دینی و مقدس گونه در اکثر افراد و سازمان ها مواجه هستیم.

این تصور که در زمان انقلاب رفتارها را بتوان با اراده افراد و یا گروه های درگیر در ایران برخلاف روایت غالب عوض کرد، به همان اندازه غیرواقعی است که تصور کنیم تحول اراده گرایانه میتواند روایات دموکراسی خواهی و حقوق بشری غالب امروزین را متحول کند. اگر قرار باشد تحولی در این روایات رخ دهد، در یک فرآیند پراتیک تاریخی امکان پذیر است.

هگل فیلسوف قرن ۱۹ آلمان مقوله ای دارد با نام "ضرورت و احتمالات" (۴) (Notwendigkeit und Kontingenz) که میتوان در رابطه با انقلاب ۵۷ از آن استفاده کرد. هر لحظه تاریخی گذشته و آینده ای دارد. گذشته دربرگیرنده وقایعی است که آن لحظه تاریخی را تبدیل به ضرورت میکند در حالیکه آینده با احتمالات زیادی روبروست. انقلاب ۵۷ هم احتمالات زیادی داشت، اینکه جمهوری اسلامی از آن بیرون آمد به وقایع بسیاری وابسته بود که خلاصه کردن آن صرفاً به رفتار افراد و یا گروهائی که شرکت داشتند، چه موافق و چه مخالف، ساده کردن آن است.

انقلاب ۵۷ را میبایست تاریخی ارزیابی کرد و وقایع ضروری اش را روشن کرد. به عنوان مثال، برخی از وقایع مهمی که ضروری بودند را میتوان انقلاب مشروطه و شکست سیاسی آن با قدرت گیری رضا شاه،

انقلاب اکتبر، پیروزی انقلاب چین کودتای ۲۸ مرداد، پیروزی انقلاب کوبا و شکست امریکا درجنگ ویتنام نام برد. بدون گنجاندن تاثیرات این رویدادها در تحلیل کلان انقلاب، با نگاه صرف خرد میتوان به تحلیلی یک طرفه، ناقص و گاه غیرواقعی رسید.

۲۰ بهمن ۱۴۰۰

February 2022 9

زیرنویس و لینک ها :

۱ - کلونیالیزم و وحشیگری

https://www.youtube.com/watch?v=E1Fj8kqe0_M

۲ - جنگ ویتنام

https://www.youtube.com/watch?v=hoWUwFv1-cU&list=PLRjuju0ak2ByF1RVd34zy23JKU_AjZB5U

۳ - مذهب مدنی

http://www.robertbellah.com/articles_5.htm

<https://www.youtube.com/watch?v=p2WsKuhRcFo>

۴ - هگل "ضرورت و احتمالات"

<https://www.youtube.com/watch?v=kdc8y5QDBTk>

«عفو بین الملل» آپارتاید

اسرائیل را بررسی می کند



ژان استرن برگردان: بهروز عارفی

عفو بین الملل، که سازمانی برای دفاع از حقوق انسانی است بر نظام بی رحمی می تازد که در اسرائیل، در سرزمین های اشغالی و غزه بر اهالی فلسطینی یا آوارگان تحمیل می شود. این نقطه عطف بزرگی برای عفو بین الملل است که خواهان دادرسی در دیوان جنائی بین المللی شده است. این کار ضربه ای سخت بر حکومت اسرائیل نیز هست. در زیر به این گزارش می پردازیم:

نخستین لرزه هنگامی رخ داد که سازمان حقوقدانان اسرائیلی «پیش دیم» در سال ۲۰۲۰ برای توصیف سیستم دموکراتیک خودخوانده که تا آن زمان از زیر ذره بین تحلیل های سیاسی واقع بینانه در امان مانده بود، از واژه «آپارتاید» استفاده کرد. یک سازمان غیر دولتی دیگر اسرائیلی، بت سلیم در سایه ای این نزدیکی، در ژانویه ۲۰۲۱ با شکافتن بیشتر شیار اعلام کرد، زمان آن رسیده است که بگوئیم: «نه به آپارتاید از کرانه های رود اردن تا مدیترانه». از همان اوریل ۲۰۲۱، «دیده بان حقوق بشر» از این دو سازمان غیر دولتی پیروی کرد. با این وجود، این سازمان فقط از آپارتاید در مورد سرزمین های اشغالی و غزه یاد کرده و تبعیض های ویژه ی فلسطینیان اسرائیلی را از آن تفکیک می کرد. گزارشی که عفو بین الملل در روز سه شنبه اول فوریه ۲۰۲۲ منتشر کرد بسیار فراتر از آن می رود و از واژه ی آپارتاید در مورد همه

فلسطینی ها بدون توجه به محل زندگی و وضعیت آنان استفاده می کند.

برای نخستین بار، عفو بین الملل، یکی از مهم ترین سازمان های مدافع حقوق انسانی و نیز یکی از محتاط ترین آن ها در گزینش واژه ها برای توصیفِ اوضاع، در گزارشی که حتما سروصدا خواهد کرد و روز سه شنبه اول فوریه ۲۰۲۲ منتشر شد، معتقد است که «آپارتایدِ اسرائیل علیه جماعت فلسطینی، نظام سلطه جوئی ستمگرانه بوده و جنایتی است علیه بشریت». این بیانه جنبه تاریخی خواهد داشت چرا که بدون تمایز، اوضاع زنان و مردان فلسطینی را بررسی می کند «که در اسرائیل و نیز سرزمین های اشغالی فلسطین زندگی می کنند و نیز وضعیت پناهندگانی را که به کشورهای دیگر انتقال یافته اند.»

امتناع از تکه تکه کردن فلسطینی ها و رد این نکته که گویا منافع آنان برحسب محل سکونت شان تغییر می کند، یک انقلاب چشمگیر در زبان ارتباطات انسانی-دیپلماتیک بین المللی بشمار می رود. این امر از استدلال های درازمدت شماری از فلسطینیان (و بسیاری دیگر) در مورد وحدت خلقی که در اثر ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ پاره پاره شده الهام می گیرد.

شروع دوباره از نو

این سند فشرده ستم اسرائیل بر فلسطینی ها و ساز و کار آن را توضیح می دهد. گزارش عفو بین الملل حاصل کاری طولانی، ده ها گفتگو، تحلیل و بررسی صدها سند و عمدتاً در مورد مقطع زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱، نتیجه ی ماه ها تلاش کاملاً محرمانه است: این گزارش حامل دگرگونی سیاسی با اهمیتی است. این سند همچنین دارای میزان قابل ملاحظه ای اطلاعات درباره واقعیت های زندگی فلسطینیان است، چه در غزه و کرانه باختری و چه در بیت المقدس و حیفا... و اغلب برای درک بهتر ریشه های سیاستی که در سال های اخیر، از سوی چندین مورخ با تبارها و منشأ های گوناگون، تداوم آن به روشنی توضیح داده شده است، به منشاء های آن مراجعه می کند. در این مورد نیز، عفو بین الملل از آغاز شروع می کند.

در بهار ۲۰۱۶، یولی نواک، مدیرکل یک سازمان متعلق به کهنه سربازان ارتش اسرائیل به نام «سکوت را بشکنیم» که شهادت های مربوط به زیاده روی های نظامیان اسرائیلی در سرزمین های اشغالی

را جمع آوری می کند (۱)، به عنوان هشدار به من می گفت: «درست برخلاف آنچه تصویرش را داشتند، رخ داد». از سوی دیگر، عفو بین الملل از گزارش های «سکوت را بشکنیم» و نیز سازمان های غیردولتی دیگر (ان جی او) اسرائیلی و فلسطینی در بررسی خود استفاده کردند. سرانجام این گزارش ها بازتابی را که شایسته شان بود، یافتند.

آنچه رخ می دهد، خیلی ساده این است که soft power قدرت نرم اسرائیلی (و متحدان متعدد آن از هر قماش و از هر قاره ای، از لوس آنجلس تا دوبی) در خفه کردن صداهای مخالف، ابتدا در فلسطین و همچنین در اسرائیل، نزد یهودیان و نیز عرب ها شکست خورد. برعکس، زبان ها به حرف در آمده اند. با این اقدام بسیار قاطع عفو بین الملل، استفاده از واژه آپارتاید درباره اسرائیل با بمباران ها مواجه نخواهد شد، گرچه نباید دچار توهم شد، از جمله در فرانسه. با این همه، این جهشی بزرگ به جلو است که عفو بین الملل در سطح جهانی عرضه می کند.

جنایتی علیه بشریت

گزارش ۲۱۱ صفحه ای عفو بین الملل بازداشت های اداری، ضبط زمین ها و ساختمان ها، قتل های غیرقانونی، انتقال های اجباری، محدودیت در رفت و آمدها، جلوگیری از آموزش را تجزیه و تحلیل می کند. این گزارش بر شمار زیادی از سندها، در مکان های مختلف کشور، در دره رود اردن و غزه تکیه می کند. این گزارش مجموعه ای از اطلاعات را گرد آورده که امکان می دهد تا سازمان بتواند از نظامی که اسرائیل برپا کرده، ارزیابی دقیقی داشته باشد. از جمله، در این گزارش، «عامل های سازنده» یک سیستم آپارتاید از جنبه حقوق بین المللی کاملا شناسائی شده است. از نگاه عفو بین الملل، «این سیستم با تجاوزهایی که پیرو منشور رم و کنوانسیون درباره آپارتاید، جنایت علیه بشریت می نامد، تداوم یافته است». آنیس کالامار، که از سال ۲۰۲۱ دبیرکل جدید این سازمان دفاع از حقوق انسانی است، تأکید می کند:

گزارش ما گستردگی واقعی رژیم آپارتاید اسرائیل را برملا می سازد. چه در نوار غزه، در بیت المقدس، در الخلیل (هبرون)، چه در اسرائیل، با جماعت فلسطینی مثل یک گروه نژادی پست تر رفتار می شود و آنان به طور منظم از حقوق خود محرومند. عفو بین الملل «از دیوان جنایی بین المللی می خواهد تا در چارچوب بررسی

کنونی اش در سرزمین های اشغالی فلسطین مصادیق جنایت آپارتاید را در نظر گیرد و از همه دولت ها می خواهد که با تکیه بر قواعد جهانشمول افراد متهم به جنایت آپارتاید را به دادگاه بکشانند»

نظامی که از سال ۱۹۴۸ برقرار است

در گزارش عفو بین الملل، جزئیات «سیستم آپارتاید» توضیح داده شده و شایسته است که بخشی از آن را بیاوریم:

«سیستم آپارتاید با تأسیس اسرائیل در ماه مه ۱۹۴۸ به وجود آمد و حکومت های اسرائیل، بدون توجه به گرایش حزب حاکم، یکی پس از دیگری، در طول ده ها سال آن را در سراسر سرزمین های زیر کنترل خود ایجاد و حفظ کردند. اسرائیل گروه بندی های مختلف فلسطینی ها را واداشته تا مجموعه های متفاوتی از قانون ها، سیاست ها و عملکرد تبعیض آمیز و طرد و اخراج در زمان های متفاوت را تحمل کنند. این کار پاسخ به تسخیر سرزمین هایی بود که ابتدا در سال ۱۹۴۸ و سپس در ۱۹۶۷ به انجام رسید، آن گاه که اسرائیل بیت المقدس شرقی را الحاق کرده و بقیه کرانه باختری رود اردن و غزه را به اشغال در آورد. در درازنای دهه ها، ملاحظات جمعیتی و ژئوپولیتیکی اسرائیل سیاست های مربوط به فلسطینی ها را در هر کدام از این سرزمین ها شکل داده است.»

«هرچند که سیستم آپارتاید اسرائیل در ناحیه های تحت کنترل واقعی آن به شکل های گوناگونی تظاهر می کند، هدف همیشگی اسرائیل ستم و سلطه بر فلسطینیان به سود اسرائیلیان یهودی بود که بر طبق حقوق مدنی اسرائیل و بدون توجه به محل سکونت شان هر کجا که باشد، ممتاز شمرده می شوند. این سیستم برای حفظ اکثریت قاطع یهودیان طرح ریزی شده است که بتوانند حداکثر استفاده و دسترسی به سرزمین ها و زمین غصب شده یا زیر کنترل خود را داشته باشند و در عین حال حق اعتراض فلسطینی ها نسبت به سلب مالکیت زمین و دارائی های شان را محدود کنند. این سیستم در همه نقاطی که اسرائیل بر سرزمین ها و زمین ها یا اعمال حقوق فلسطینی ها کنترل واقعی دارد، به اجرا در می آید. نتیجه ملموس آن را در حقوق، در سیاست و در عمل می بینیم و در گفتمان دولت از زمان تأسیس آن تا کنون به چشم می خورد.»

تبعیض نژادی و شهروندی درجه دو

این گزارش بر تبعیض های کلی اشاره می کند و گرنه در جاهای مختلف

به شیوه های گوناگون عمل میکند که حالت تعدیل دارد.

جنگ های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ و ۱۹۶۷، رژیم نظامی کنونی اسرائیل در سرزمین های اشغالی فلسطین و ایجاد نظام قضائی و اداری مجزا در سرزمین، جماعت فلسطینی را منزوی کرده و از اهالی یهودی اسرائیل جدا کرده است. جمعیت فلسطینی از منظر جغرافیائی و سیاسی قطعه قطعه شده و برحسب موقعیت و محل سکونت، قربانی درجه های متفاوتی از تبعیض است.

[...]

اکنون، شهروندان فلسطینی اسرائیل از حقوق و آزادی های بیشتری نسبت به همتایان خود در سرزمین های اشغالی فلسطین برخوردارند و از سوی دیگر، زندگی روزمره زنان و مردان فلسطینی با توجه به این که ساکن غزه باشند یا کرانه باختری رود اردن، بسیار متفاوت است. با این همه، پژوهش های عفو بین المللی نشان می دهد که مجموعه اهالی فلسطین تابع سیستم واحد مشابهی هستند. رفتاری که اسرائیل با فلسطینیان در سراسر سرزمین ها دارد به یک هدف مشخص پاسخ می دهد: امتیاز و اولویت دادن به زنان و مردان یهودی اسرائیلی در تقسیم زمین ها و منابع، و کاهش حضور فلسطینی ها و دسترسی آن ها به زمین ها. از نگاه عفو بین الملل، سیستم واحد و مشابه برپایه ی تبعیض نژادی و وضعیت شهروندی درجه دو استوار است. روشن است که این تنزل رده بندی با سلب مالکیت همراه است و گزارش بر «اجرای گسترده و ظالمانه ی مصادره ی زمین ها علیه جمعیت فلسطینی» و «از سال ۱۹۴۸» به بعد بر ویرانی صدها خانه و بنای فلسطینی تاکید می کند. همچنین، این گزارش به سرنوشت خانواده های محله های فلسطینی بیت المقدس شرقی اشاره می کند که کولون های [مستعمره نشینان] اسرائیلی آنان را با تصرف خانه های شان «با پشتیبانی کامل حکومت اسرائیل» مستاصل کرده اند.

آنریس کالامار خلاصه می کند که عفو بین الملل از همه کشورهای که دارای روابط خوب با اسرائیل هستند، از جمله چند کشور عربی و آفریقائی، می خواهد که دیگر، از سیستم آپارتاید پشتیبانی نکنند. برای خروج از این «سیستم» که عفو بین الملل مستندش کرده، «واکنش بین المللی نسبت به آپارتاید نباید به محکوم کردن های عام و عذر و بهانه محدود شود. می... با یست مسئولیت ما را درباره ریشه های

سیستم روشن کند، زیرا بدون این کار، جمعیت فلسطینی و اسرائیلی در چرخه بی پایانی از خشونت که جان های بسیاری را گرفته گرفتار خواهند ماند.»

«هویت من با این تاریخ، به پایان رسید»

یولی نواک با داستان دیگری و از راه های دیگری به همان نتیجه ای رسیده است که آنیس کالامار. او که ۴۰ سال دارد در سال ۲۰۱۷ کارش را در Breaking the Silence «سکوت را بشکنیم» ترک کرد تا به سفری طولانی از ایسلاند تا آفریقای جنوبی برود. او در آفریقای جنوبی با کسانی ملاقات کرد که با آپارتاید مبارزه کرده بودند و کوشش کرد تا «ترس» این و آن را درک کند. اما، او به ویژه آپارتاید را در کشور خودش درک کرد. یولی نواک در زندگینامه مفصلی که روزنامه لیبرال، هآرتص در شماره ۲۸ ژانویه ۲۰۲۲ منتشر کرده، ادامه می دهد «از همان آغاز، ساختار سیاسی برای حفظ اکثریتی از یهودیان پایه گذاری شده بود، و به این معنی، این سیستم ضددموکراتیک بود. هویت یابی من با این تاریخ به پایان رسید.»

خانم یولی نواک در کتابی که منتشر کرده، سال های جهنمی، عاصی شدن های روزمره، نومییدی اش را از کشف این حقیقت که یکی از کارمندان «سکوت را بشکنیم» مامور شین بت، سازمان مخفی داخلی اسرائیل بود، توصیف می کند. ابتدا او گمان می برد که «این بابای کمی عجیب و غریب، تک رو، غم انگیز» همه چیز او را می داند، «دری وری های» بی مزه او را، ولی بعد می فهمد که دموکراسی مقابل چشمانش فرو می پاشد. آن گاه، او در می یابد که قرارداد او با کشورش به نوعی «مشروط بوده: تا زمانی که اطاعت می کردم. موقعی که از مطلبی خوشش نمی آمد، سیستم به مخالفت با من بر می خاست. به من می گفتند: "اگر تو ضد اشغال هستی و اگر فکر می کنی که باید به خاطر اوضاع غزه تظاهرات کرد، آن وقت تو از ما نیستی"».

او در می یابد که صحبت از آپارتاید در مورد اسرائیل یک حقیقت است. و اگر از جنبه روانشناختی و سیاسی، تحمل آن برای شماری از اسرائیلی ها دردناک است، مدت های درازی است که برای میلیون ها فلسطینی دردناک تر است. برای هر کدام از دو طرف، پشتیبانی های بین المللی، اگر بدون ساده لوحی دوبار برقرار شوند، مورد استقبال واقع خواهند شد.

اوريان 21، اول فوریه 2022

پا نوشته ها :

La Chronique d'Amnesty International, numéro 354, - ۱
.mai 2016

مقاله اصلی:

<https://orientxxi.info/magazine/amnesty-international-dissequ-e-l-apartheid-d-israel,5346>